

آداب طلاق

گفتگوی حوراء با فربا عباسوند در موضوع آداب طلاق مطابق با آموزه‌های دینی و
تأثیر آن بر کاهش پیامدهای بعد از طلاق

فاطمه قاسم پور

گفتگو



نشست تخصصی مطالعات زنان

فربا عباسوند، دانش آموخته سطح چهار حوزه و مدرس حوزه و دانشگاه است. تاکنون کتاب‌های «زنان در سیره پیامبر (ص)»، «نقد کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان»، «زنان در موازنه حق و تکلیف»، «زنان در سیره پیامبر اعظم (ص)»، «مهارت‌های زندگی با رویکرد دینی» و «زن در اسلام ۱ و ۲» و مقالات متعددی در حوزه دین و زنان از او به چاپ رسیده است. وی هم‌اکنون عضو هیئت علمی دفتر مطالعات و تحقیقات زنان و همچنین عضو شورای فرهنگی اجتماعی زنان است. شرکت در کنفرانس‌های علمی از جمله کنفرانس «گروه ۸ درباره زنان» در کشور ترکیه و کنفرانس «مقام زن در سوئیس» و کنفرانس‌های علمی دیگر جزو فعالیت‌های علمی وی به‌شمار می‌آید.

نشست و تحقیقات زنان

دستور العمل‌های قرآنی و روایی مربوط به طلاق چند دسته هستند؟

گزاره‌های قرآنی و روایی در موضوع طلاق را می‌توان به طور کلی به دو دسته تقسیم کرد: بخشی از آنها مربوط به احکام طلاق هستند که محاکم قضایی نیز موظف به اجرای آنها هستند. بخشی از آنها هم به آداب طلاق مربوط می‌شوند که من آن را «فرهنگ حقوق» می‌نامم. اسلام در کنار بیان قوانین، اعم از آنهایی که حقوق و تکالیف را تعیین می‌کنند، دسته‌ای دیگر از آداب را نیز مطرح می‌کند که به قانون تبدیل نمی‌شوند و ضمانت‌های اجرایی ندارند، اما هدف و روح اصلی این احکام و قوانین را نشان می‌دهند. جریان یافتن حقوق در بستری از آداب موجب می‌شود از شدت قوانین که گاهی نه نفع یک شخص و به ضرر شخص دیگر بوده و مقتضای قانون است کاسته شود. بنابراین آیات و روایات را می‌توان به طور روشن به این دو دسته تقسیم کرد.

آیا می‌توان روح کلی بر احکام طلاق را از متون دینی استنباط کرد؟

قطعاً همین‌گونه است؛ وقتی مجموعه آیات قرآنی و آنچه در سنت معصومان آمده است را مطالعه می‌کنیم و یا آنچه که حضراتشان به مردم توصیه کرده‌اند ملاحظه می‌نماییم، درمی‌یابیم معنا و روحی کلی بر اجرای احکام طلاق وجود دارد و تمام قوانین نیز برای رسیدن به آن روح کلی وضع شده‌اند؛ برای مثال در برخی آیات قرآن درباره احکام طلاق، بر حدود الهی بودن آن احکام تأکید می‌شود؛ یعنی اگر در جایی حکم می‌کند مهریه زنان را بپردازد و از آنها چیزی را پس بگیرد و با آنان، به احسان برخورد کنید، سپس می‌فرماید: «تلك حدود الله». از آیه ۲۲۸ سوره بقره تا آیاتی بعد تعبیر «تلك حدود الله و لا تعتدوها» چندین بار به تکرار شده است: «تلك حدود الله فلا تعتدوها و من يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون» و «تلك حدود الله يبينها لقوم يعلمون». بنابراین احکام الهی مانند مرز هستند که افراد موظفند آنها را با انجام دستورالعمل‌ها رعایت کنند و مسائل دیگر را با حدود الهی نیامیزند. برای مثال اگر شخصی در امر طلاق یا نفرت، کینه‌ورزی و انتقام‌جویی با همسر خود برخورد کند و یا اینکه با ابزار قانونی‌ای که در اختیار دارد، مانند حق طلاق (درباره مردان) یا حق مهریه (درباره زنان)، فشار مضاعفی را بر طرف مقابل وارد کند و از این طریق امتیاز دیگری از همسرش بگیرد، مصداق تجاوز از حدود الله است. روشن است که خداوند مهریه را برای زنان یک حق مسلم قرار داده است، اما اگر زنی برای گرفتن برخی امتیازات، مهریه را دستمایه قرار دهد و یا مرد از حق طلاق خود برای

گذشتن زن از حقوق مسلم خود بهره گیرد، از حدود الهی تجاوز کرده است. مسئله دیگر وجود قوانین جایی در طلاق است که زمینه‌ساز اصلاح و رفع اختلاف هستند. برای مثال اگر مرد و زن در هر مرحله از مراحل طلاق، تصمیم بگیرند زندگی خود را بازسازی کنند، شریعت این حق را برای زن و شوهر به صورت‌های مختلف قرار داده است. برای نمونه در مباحث مربوط به اختلافات زن و شوهر (شقاق)، قرآن تأکید می‌کند اگر دو حکم قصد اصلاح داشته باشند، خداوند امر آن زوج را اصلاح خواهد کرد و زندگی، دوباره بازسازی خواهد شد. یعنی زمانی که اراده‌ای قطعی برای بازگشت به زندگی وجود داشته باشد کوشش‌ها به سمت اشتی و اصلاح می‌رود، حتی اگر زنی یک بار از همسرش جدا شده باشد و دوباره تصمیم به زندگی مجدد گرفته باشد، اگر قصدشان اصلاح باشد و بخواهند دوباره زندگی‌شان را بسازند، همان همسران اول برای زندگی با آن زنان سازوارترند، یعنی با اینکه طلاق برای جدایی و انفصال است، با این حال، روح کلی احکام طلاق، به سمت جدایی و انفصال نیست. قرار دادن ایام عده، مثال دیگری است که در هیچ یک از قوانین موضوعه در غرب، اثری از آن دیده نمی‌شود. این قانون هم فرصتی برای اصلاح میان زوجین است. زنی که در دوران عده است، حق مسکن و حق نفقه دارد و جایز نیست از او خواستگاری شود. دوران عده در طلاق رجعی که مرد مسئول فروپاشی خانواده است، فرصتی برای زن به‌شمار می‌آید، تا اگر تمایل به زندگی داشت و مرد هم اراده کرد بتواند دوباره به زندگی بازگردد. بنابراین روح کلی احکام طلاق به سمت جدایی نیست، بلکه مهلت‌ها و روزنه‌هایی در بیان این احکام برای اصلاح دوباره زندگی مشترک وجود دارد.

دین چه وقت طلاق را جایز می‌شمارد؟ آیا این امر در احکام طلاق مطرح شده است یا نسبی است و از یک زندگی به زندگی دیگر تفاوت دارد؟

طبیعتاً همه دستورالعمل‌های دینی که برای ایجاد زندگی مستحکم مطرح شده‌اند و آدابی که اسلام در این جهت به آنها سفارش می‌کند نشان می‌دهند خداوند فروپاشی خانواده را نمی‌پسندد. صورت بدمنظری که خداوند از طلاق تصویر می‌کند، از نظر فرهنگی و عرفی بر تجویز طلاق سایه می‌افکند. در آیات مربوط به طلاق، برای مثال آیه ۲۲۹ سوره بقره می‌فرماید، اگر فردی همسرش را دوبار طلاق داد، در هر دو مرحله طلاق، باید یکی از این دو راه را انتخاب کند تا اتفاقات بعدی رخ ندهد. یعنی یا همسر را رها کند و یا اینکه زن را نگاه دارد، البته نه به قصد ضرر زدن، بلکه از روی رعایت اصول انسانی و

معروف قرآن پس از بیان این نکات می‌فرماید زمانی که مرد همسرش را طلاق داد، حق ندارد او را از مهریه‌اش محروم کند یا چیزی را که به او داده از او پس بگیرد. مگر اینکه طلاق خلع باشد. در طلاق خلع که درخواست طلاق، از طرف زن است، شاید زن دچار نفرت روحی شده و شوهر را دوست نداشته باشد و در نتیجه نخواهد با او زندگی کند؛ در این مورد برای تجویر خلع معیاری وجود دارد: «الا ان یخافا ان لا یقیما حدود الله». در این شرایط به خصوص ممکن است برای زنان آسیب بیشتری پدید بیاید، از آنجا که زن نمی‌تواند همزمان دو همسر داشته باشد، ممکن است وادار به رفتارهای خلاف عفت شود. در چنین شرایطی، حدود الهی زیر پا گذاشته می‌شود و نگاه‌داشتن این زندگی به معنای عوطه‌ور شدن در فساد است، قرآن می‌فرماید: «فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افترت به». بنابراین زن می‌تواند با طلاق خلع چیزی را ببخشد و طلاق بگیرد. اما معیار کلی، خوف گرفتار شدن در معصیت است، خوف یعنی این گمان وجود داشته باشد که زن یا مرد به گناه بیفتند؛ این یعنی حفظ حریم‌ها و حدود و قوانین الهی.

آیا معنای خاص «تلك حدود الله»، مرتکب نشدن گناه است؟

یکی از مصادیق آن است. رعایت قوانین و احکام مربوط به طلاق، رعایت آداب و اهداف طلاق و عدم سوء استفاده از جواز و حق طلاق و سایر موارد، همه رعایت حدود الهی‌اند. آنچه در بحث قبلی تأکید شد، این است که خودداری از طلاق خوب است مگر آنکه ادامه زندگی باعث فروافتادن روحیه در گناه و فساد باشد. در این صورت چون رعایت حدود الهی واجب است، طلاق یا خلع ممنوع یا مکره نیست بلکه گاهی لازم است. البته باید توجه داشت طلاق، در هر حال امری مجاز است، اما قانون‌زدایی کار تسهیل‌گران قانونی است و قبح‌زدایی کار عرف است. اگر از طلاق، قانون‌زدایی و قبح‌زدایی شود، ازدواج، سخت و طلاق راحت‌تر خواهد شد که قطعاً این امر با روح ازدواج و طلاق هماهنگ نیست.

در قوانین مربوط به طلاق، مصالح کدام گروه دیده شده است؟

می‌توان گفت مصالح هر دو طرف دیده شده است، اما با توجه به انواع طلاق، قضیه متفاوت است. در طلاق رجعی، مرد موجب فروپاشی خانواده است، در این مورد، احکام طلاق، زن را حتی الامکان مورد حمایت قرار داده‌اند؛ اما عدم اجرای صحیح همین قوانین، موجب شده است که طلاق‌ها در کشورهای اسلامی، یک‌جانبه به سود مردان

باشد، یعنی سوءاستفاده‌هایی مربوط به قوانین طلاق در برخی کشورهای اسلامی صورت گرفته است که در جای خود واکنش اصلاح‌گران دینی در کشورهای اسلامی را به دنبال داشته است. برای مثال در کشورهای سوریه، مصر و تونس بسیاری از اصلاحات در خصوص احقاق حقوق زنان در طلاق و ایجاد قوانین سخت‌گیرانه‌تر نسبت به طلاق مردان صورت گرفته است؛ یعنی اصلاحات حقوقی، طلاق دادن زن را سخت‌تر کرده است. این اتفاق، واکنشی به سوءاستفاده از قوانین مربوط به طلاق به‌شمار می‌آید.

دستورات دینی درباره طلاق که زن را خطاب قرار می‌دهند، بیشتر حقوقی هستند، اما در مورد مرد غالباً اخلاقی است که به نظر می‌رسد مرد می‌تواند آنها را به راحتی زیر پا بگذارد.

مسائل مربوط به مهریه، حضانت، اجرای طلاق و قوانین عده همه قانونی هستند. قوانین درست اجرا نمی‌شوند و یا آنچه به دادرسی‌ها مربوط می‌شود، در راستای عدالت استیفا نمی‌شود، همین امر به اعتماد مردم صدمه زده است. یعنی این ذهنیت پدید آمده است که مردان به راحتی و با مراجعه به محاکم به حقوق خود می‌رسند اما زنان نمی‌توانند حداقل ادعاهای خود را ثابت نمایند. این مسئله به قوانین مربوط نمی‌شود، برای مثال در بحث نفقه، اجرت‌المثل و مهریه، تقریباً قوانین اسلام، قوانینی امری است و قاضی نمی‌تواند آنها را تغییر دهد، اما گاهی اوقات می‌بینیم استیقای مهریه زنی که همسرش او را طلاق داده، به قدری طول می‌کشد که زن از نظر روحی و شرایط اجتماعی و حتی از نظر مالی ناتوان می‌شود و نمی‌تواند حق خود را استیفا کند در حالی که اصل به جریان انداختن پرونده مهریه به دلیل شفافیت قانون به سرعت و سهولت انجام می‌شود بنابراین قوانین موجود، باید زمینه را برای استیقای حقوق زن ایجاد کند تا طرز تلقی‌ای که بدان اشاره کردید، ایجاد نشود. این قابل توجه است که آیه‌ای که به تناسب و توازن میان حقوق و تکالیف زنان اشاره می‌کند، میان آیات طلاق مطرح شده است. یعنی همان قدر که زنان مسئولیت دارند، حقوق هم دارند، اما درجه‌ای برای مردان بر عهده زنان است. آن درجه چیست؟ در روایتی از امام رضا (ع) آن درجه، حق طلاق دانسته شده است. یعنی مرد می‌تواند همسرش را طلاق دهد؛ برخی آن درجه را به قوامیت تفسیر کرده‌اند. قرآن حکم می‌کند که تعادل و تناسب میان زن و مرد رعایت شده است و این گونه نیست که زنان فقط در قوانین مربوط به طلاق متضرر باشند. آیات قرآن راجع به طلاق که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند نشان می‌دهند که چگونه از زنان حمایت کرده‌اند؛ برای مثال احکام مربوط به عده، از

اگر شخصی در امر طلاق
با نفرت، کینه‌ورزی و
انتقام‌جویی با همسر
خود برخورد کند و یا
اینکه با ابزار قانونی‌ای
که در اختیار دارد،
مانند حق طلاق (درباره
مردان) یا حق مهریه
(درباره زنان)، فشار
مضاعفی را بر طرف
مقابل وارد کند و از این
طریق امتیاز دیگری از
همسرش بگیرد. مصداق
تجاوز از حدود الله است

در حالیکه وقتی قرآن می‌فرماید طلاق بر اساس احسان
باشد، قانونگذار باید مصداق آن را بیابد. شریعت با این واژه
دست قانون‌گذار را باز گذاشته است تا اشکال و مصادیق
گونگون تسریح به احسان را شناسایی کند. لازم نیست
ذات قوانین شریعت درباره طلاق تعبیر کند، مثلاً حق
مرد در طلاق را به حق برابر مرد و زن در طلاق تغییر
دهیم؛ اما اگر قاضی بداند سازوکار قضایی قواعد کلی باب
طلاق، ظرفیت‌هایی دارد و می‌تواند از آن ظرفیت‌ها برای
طلاق نیکوکارانه بهره‌گیرد، هم به نفع مرد و هم به نفع
زن خواهد بود.

آیا منظور شما این است که وقتی شارع بحث حقوقی
را به صراحت بیان نکرده است، این زمینه وجود دارد
که بتوان قوانین مدنی را از آن استخراج کرد؟

بله، همین‌طور است. اکنون یکی از شکل‌های تسریح
نیکوکارانه آن است که مرد به راحتی مهریه همسرش را به
او بپردازد. اینکه مهریه را نمی‌دهد، نه قانون اسلامی مربوط
نمی‌شود بلکه محاکم مشکلاتی دارند که زن نمی‌تواند
مهریه‌اش را به نحو شایسته دریافت کند همان‌گونه که
گاهی شرایط عرفی پیش‌آمده مانند مهریه‌های سنگین
از طلاق نیکوکارانه جلوگیری می‌کنند و یا اینکه مردی
به لحاظ روانی زن را آزار داده، حیثیت او را مخدوش
می‌کند، برای مثال به او تهمت می‌زند و یا او را تحت فشار
قرار می‌دهد، ولی محاکم قضایی مستنی بر عدم اعتماد به
گفته‌های زنان، به چنین ابعاد پنهانی رسیدگی نمی‌کنند.
چنین زنی حتی اگر بتواند از همسرش جدا شود، طلاقش
به احسان نبوده است بنابراین رسیدن به سازوکارهای
کشف حقیقت در محاکم ضروری است.

مثال دیگر اینکه اگر زن نتواند نفقه فرزندان تحت تکفل
را از مرد بگیرد، در این شرایط قاضی می‌تواند به کمک
ابزارهایی مانند استیفای حقوق اولاد از حقوق ماهانه
مرد، آن را جبران کند. قاضی باید سازوکار قانونی و
اداری دادرسی هر مسئله را پیدا کند تا طلاق، تسریحی
نیکوکارانه باشد.

آیا اگر این قوانین حاکم شوند، میزان طلاق افزایش
نمی‌یابد؟ آیا می‌توان گفت قوانینی مانند به‌روز
شدن مهریه یا تنصیف دارایی، تأثیری در رشد
میزان طلاق داشته‌اند؟

ممکن است از هر قانونی سوء استفاده شود. با توجه به
اینکه طلاق، تک‌عاملی نیست، نمی‌توان حاکم‌شدن این
قوانین را علت اصلی افزایش طلاق بشماریم. نمی‌توان
پذیرفت که رواج طلاق به دلیل حمایت از زنان مطلقه
باشد. خودتان هم به عوامل دیگر ارجاع دادید. به نظر

دست‌به‌دست شدن زنان جلوگیری می‌کند. سه ماه عده،
فرصت مفیدی برای قراموش کردن تألمات روحی زن
است تا بتواند با این مسئله کنار بیاید. در این ایام، زن حق
نفقه و حق مسکن دارد و این فرصت برای تألیف مجدد
زندگی بسیار خوب است؛ اگر چه سیستم‌های حاشیه‌ای
که می‌توانند به برقراری دوباره رابطه کمک کنند مثل
واحدهای قوی مشاوره وجود ندارند؛ یعنی ما خود به این
زمان به عنوان یک فرصت نگاه نمی‌کنیم؛ اما در هر حال
این مسئولیت‌ها بر عهده مرد است. برای مثال وقتی گفته
می‌شود اسناک به معروف کردن، به این معنی است که
اگر مردی بخواهد همسر خود را برگرداند و با او زندگی
کند، باید حسن رفتار داشته باشد و کلیه حقوق او را
بدهد و اگر هم او را نخواهد، باید رهایش سازد. در قرآن از
طلاق به آزادسازی و راحت‌کردن (تسریح) تعبیر شده که
می‌تواند نگرش و عمل زوجین را نسبت به طلاق اصلاح
نماید. برخی مردان پس از طلاق، امنیت روانی زن را به هم
می‌زنند. رفتار مرد به عنوان یک رفتار ناهنجار اجتماعی
در سایه این آیه قرآنی و مستند به قوانین موجود، قابل
پیگیری است. ما همیشه به دنبال ماده قانونی‌ای هستیم
که به صراحت، در بحث طلاق به نفع زنان وارد شود.

می‌رسد تغییر نگرش نسبت به ازدواج و ظرفیت‌های اخلاقی، که یک پیوند را پایدار می‌کند، را باید گسترش داد تا افراد پیوندها را حفظ کنند. دین شریف اسلام سرشار از این دستورالعمل‌ها است. بسیاری مواقع گفته می‌شود علت سستی بنیان ازدواج، افزایش قوانین حمایتی از زنان مطلقه است، در حالیکه وقتی یا دقت می‌گیریم، درمی‌یابیم شخصی، مهارت‌های کافی برای ندایم پیوند را ندارد و حتی نمی‌تواند با دوست خود رابطه دوستی‌اش را حفظ کند و یا ممکن است روابط خوبی با همکارش نیز نداشته باشد، چه برسد به همسر! این مشکل به فرد بازمی‌گردد نه به قوانین.

وقتی به صورت سیستمی‌تر به قضیه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم اسلام در مقابل دستور به پایداری ازدواج، طلاق را مجاز منقور بشمرده است. روایت شده است شخصی نزد امام صادق (ع) آمد و عرض کرد: علمای بصره و اهل سنت برای ازدواج دو شاهد را ضروری می‌دانند و برای طلاق نه، نظر شما چیست؟ حضرت فرمودند: آنها چیزی را که خدا سخت کرده، آسان و آنچه را خدا آسان کرده، سخت کرده‌اند. این یک قاعده در راستای تشکیل و تحکیم خانواده است. اما نمی‌توانیم زنانی را که واقعاً دچار مشکل هستند، در نظر نگیریم؛ برخی زنان، جزء گروه‌های آسیب‌پذیر جامعه هستند، حکومت باید از زنان آسیب‌پذیر حمایت کند، همان‌طور که از کارگران و معلولان حمایت می‌کند. این امر از نظر نظام حکومتی، کاملاً معقول است، زیرا از آسیب‌های بعدی جلوگیری می‌شود. بنابراین

اینکه قبل و یا بعد از جریان طلاق، حکومت یا مردم چه وظیفه‌ای دارند را باید از هم تفکیک کرد. اگر رویکرد آسیب‌شناسانه باشد و ذهن ما به بخش‌های آسیب‌پذیر معطوف شود، قوانین به سمت حمایت از این اقشار خواهد رفت هر چند در این شرایط، آمار طلاق افزایش یابد، اما اگر این اتفاق نیفتد و برای تحکیم ازدواج هزینه شود و مشکلات دیگری که به طلاق ختم می‌شود، کنترل شوند، از زنان مطلقه و کسانی که دچار آسیب هستند، حمایت شود، این مسئله مشکلی ایجاد نخواهد کرد و تأثیر چندانی بر افزایش طلاق نخواهد داشت.

میان طلاق رجعی و طلاق خلع از نظر رعایت حقوق زوجین چه تفاوتی هست؟

در طلاق رجعی که مرد درخواست طلاق دارد، درباره رعایت حقوق مربوط به زنان، آیات و احکام متعددی وجود دارد. این بدان معناست که دین اتفاقاتی بعدی، مانند فشار اجتماعی و اقتصادی را مورد توجه قرار داده است. در روایت مفصلی از امام باقر (ع) آمده است که ایشان فرمودند: زنی که طلاق داده می‌شود، باید ضمانت‌های اهل و خویشاوندان را تحمل کند و در شرایط سخت مالی قرار می‌گیرد، پس بهتر است شوهر این وضعیت را با متعه طلاق تا حدی جبران کند، یعنی شوهر علاوه بر مهریه، پولی را به زن ببخشد تا بخشی از مشکلات مالی زن مرتفع شود. خلع در مواردی است که زن متقاضی جدایی است ولی شوهر می‌خواهد زندگی کند، البته مواردی که در کشور

این درست نیست که جامعه به صورتی تغییر کند که اگر یک زن طلاق گرفت، فشار اجتماعی را احساس نکند، اما اگر خواست دوباره ازدواج کند، همه او را تحت فشار قرار دهند، چنین جامعه‌ای با جامعه فاسد فاصله چندانی ندارد.



ما خلع اجرا می‌شود در واقع شوهر زندگی را نمی‌خواهد، اما برای قرار از مسئولیت‌های پس از طلاق، مانند دادن مهریه و نفقه معوقه و احیاناً اجرت‌المثل و سایر موارد، زن را به ستوه می‌آورد تا زن دادخواست طلاق بدهد. در فقه اسلامی این طلاق، خلع نیست و اگر قاضی متوجه بشود که زن مکره و مجبور و ملزم به دادخواست طلاق شده است، باید طلاق را رجعی برگزار کند و مرد هم مالک بذل، یعنی آنچه زن می‌بخشد نمی‌شود، اما در موردی که واقعاً درخواست جدایی از طرف زن باشد، زن می‌بایست از یک‌سری از حقوق خود صرف‌نظر کند. در روایتی هست که زنی خدمت پیامبر آمد و گفت که شوهر من هیچ مشکلی برای من ایجاد نکرده است و در امر دین و دنیا به من هیچ ضرری نمی‌رساند، اما من دوستش ندارم به این دلیل که بدمنظر است و می‌ترسم به گناه بی‌قسم در اینجا چون زن زندگی را خاتمه می‌دهد، پیامبر در این موارد گاهی خود وساطت می‌کردند و او را تشویق به برگشتن به زندگی می‌کردند، و اگر زن استکفاف می‌کرد، پیامبر می‌فرمود چگونه حیران می‌کنی و زن مهریه را به شوهر می‌بخشد و پیامبر هم طلاق خلع را جاری می‌کردند. یعنی آنجا که زن موجب فروپاشی خانواده است، باید تاوانی را بپردازد و اگر مرد موجب فروپاشی است، باید مهریه و اجرت‌المثل بپردازد و زن را تا پایان زمان عده از نظر خوراک و پوشاک و مسکن تأمین کند و در صورت تمایل به زن رجوع کند.

یعنی در بحث احکام طلاق، مصلحت جنسیتی مطرح نیست، بلکه مصلحت فردی مورد توجه است و فرد نباید آسیب ببیند؟

بله، همین‌گونه است، البته طلاق همواره پیامدهای دردناکی برای افراد دارد حتی آسیب‌هایی که متوجه کودکان می‌شود غیرقابل اغماض است، اما دین می‌کوشد این ضررها را تا حدی حیران نماید در این میان آسیب‌های روانی که قابل اندازه‌گیری هم نیستند، کمتر حیران می‌شوند. علاوه بر آنکه پیامدهای اجتماعی هم وجود دارد که ممکن است بعضی از آن‌ها معطوف به جنسیت باشند.

اگر بحثی درباره آداب طلاق هست که در صحبت‌های قبلی به آن اشاره نکردید، عنوان کنید. قوانین کشور چه میزان مطابق این آداب عمل می‌کنند؟

به هر حال طلاق اتفاق می‌افتد، اما چه در سیستم قضایی، چه در داور و چه در سیستم قانون‌گذاری، باید اراده‌ای بر اصلاح این رابطه مخدوش وجود داشته باشد. لازم است اراده اصلاح با توجه به سبک‌های زندگی

جدید، ساختار ایجاد کند. در گذشته رفتارها با دخالت ریش‌سفیدان اجرا می‌شد، اما اگر می‌خواهیم آمار طلاق پایین بیاید، باید مراکز مشاوره‌ای حرفه‌ای و تریابی را نه به شکل صوری، بلکه به صورت تخصصی تأسیس کنیم تا آسیب‌شناسی و آسیب‌زدایی کنند.

این آسیب‌شناسی‌ها، مورد محور و بالینی است و می‌تواند زمینه را برای آسیب‌های کلان و آینده‌نگر فراهم کند. برای مثال با توجه به کاهش سن طلاق در پنج سال گذشته، باید پیش‌بینی کرد که ممکن است در آینده، با چه آسیب‌هایی در زمینه ازدیاد زنان جوان مطلقه مواجه شویم بسیاری از زن و شوهرها، مسائل‌شان کمتر ساختاری و بیشتر روان‌شناختی است؛ یعنی باید سیستم‌های مشاوره بتوانند شرایط کم‌کمرسانی را در درآمدت فراهم کنند فرایند طلاق در کشور ما طولانی و فرسایشی است و در این مدت طولانی، هیچ اتفاقی برای اصلاح نمی‌افتد.

شورای حل اختلاف به عنوان یک ساختار تأسیس شده است، اما این شورا افراد متخصص برای اصلاح ندارد و سیستم بهینه‌ای نیست. زوجین مراجعه می‌کنند و مطالب را به افراد کاملاً غیرمتخصص ارجاع می‌دهند. روش مواجهه، ریش‌سفیدی است، اما نه مشکل امروز با سیستم ریش‌سفیدی حل می‌شود و نه زوجین، آن افراد را به عنوان افراد معتد می‌شناسند تا به آنها اعتماد کنند یا با ایشان رودربایستی داشته باشند که وساطت آنها را رد نکنند.

شورای حل اختلاف باید تخصصی شود تا حلقه‌های متعدد مشاوره‌های تخصصی، بتوانند مسئله را ریشه‌یابی کنند. برای مثال آیا شورای حل اختلاف می‌تواند مشکل زناشویی را حل کند، در حالی که ممکن است این مشکل هیچ‌گاه برملا نشده باشد؟ چنانچه اگر مشکل زوجین، مداخلات خانواده‌ها باشد، زوجین نباید به اتاق مشاوره بروند، بلکه خانواده‌ها باید مشاوره شوند.

چنین سازوکارهایی، فقط دستگاه قضایی را متورم کرده، فرایند طلاق را فرسایشی می‌کنند و بیشتر موجب ناراحتی و نفرت می‌شوند. ساختارهایی مربوط به اراده اصلاح وجود ندارد.

قرآن به آداب طلاق تصریح می‌فرماید: وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْنُغْنِ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لِنَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا مَائِتَ اللَّهِ هُزُومًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظْكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. یعنی زمانی که صیغه طلاق جاری شده و زن در ایام عده است؛ هنوز دو راه وجود دارد: یا زن را نگاه دارید یا او را طلاق دهید، اما در

۱۴
۲۰

هر صورت، باید مسیر قانونی و اخلاقی رعایت شود؛ نباید زنان را به قصد آزار و ضرر نگاه دارید.

برداشت من آن است که باید در شرایط پیچیده امروز، سیستم حمایتی برای زوج‌هایی که قصد بازگشت دارند، طراحی شود. ممکن است زن یا مرد تندخو یا فحاش باشند، باید تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند، اما متأسفانه چنین سازوکاری نداریم.

قرآن می‌فرماید اگر کسی بخواهد همسرش را نگاه دارد و به او ضرر بزند، آیات الهی را مسخره می‌کند. یعنی وقتی قانون، جریانی معیوب را شکل می‌دهد، آیات الهی هم مسخره شده‌اند. کسانی که در این شرایط هستند، باید آگاه باشند، وقتی قرآن حدود را برمی‌شمرد، این حدود برای کسانی است که آگاه هستند؛ کسانی که آگاهی ندارند، طبیعتاً بهترین زمینه را برای سوء استفاده از قانون فراهم می‌کنند.

در آداب طلاق، عبارت قرآن این است که اگر کسی بعد از طلاق خواست دوباره ازدواج کند، شما حق ندارید مانع ازدواج دوباره‌اش شوید، زیرا ازدواج کردن زن مطلقه، جامعه را پاک می‌کند، «ذلک ازکی لکم و اطهر» یعنی ازدواج مجدد او، موجب پاک شدن جامعه می‌شود.

این درست نیست که جامعه به صورتی تغییر کند که اگر یک زن طلاق گرفت، فشار اجتماعی را احساس نکنند، اما اگر خواست دوباره ازدواج کند، همه او را تحت فشار قرار دهند، چنین جامعه‌ای با جامعه فاسد فاصله چندانی ندارد.

گیدنز تأکید می‌کند «همواره فواحشی در میان مردان هستند که متقاضی کالاهای حسی‌اند، اما همیشه فحشا امری زنانه است». علت این است که زن راحت‌تر وارد جریان فحشا و تن‌فروشی می‌شود تا مرد، به علاوه، ممکن است بسیاری از زنان پاکدامن ازدواج نکنند و فشاری را به دلیل تنها زندگی کردن، متحمل شوند؛ از آنجا که اخلاقی زن اخلاقی هم‌دانه و همکارانه است، این فشار برای او فشار بسیار بزرگی است. زنان نمی‌توانند با مشغول شدن به کار، مشکل خود را فراموش کنند. بنابراین همه این مسائل آسیب‌زا است و ازدواج مجدد درست، اولویت مهمی است که قرآن بدان تصریح می‌کند.

قرآن در جای دیگر، به طلاق زیبا اشاره کرده است؛ یعنی اگر هم به ناچار میان زوجین طلاق رخ داد، نباید کدورت و نفرت باقی بماند. در تعبیر قرآنی، بر احسان در طلاق تصریح شده است که به قول علامه طباطبائی، بالاتر از معروف است. احکام برای محسنین حق است، یعنی اگر شخصیت فرد، نیکوکار و محسن نباشد، نمی‌تواند دستورات را درست اجرا کند و همین امر موجب می‌شود که با احکام طلاق، به شخص یا اشخاصی ستم شود. اکنون در بخش قانونی، قوانین مربوط به طلاق درست

اجرا نمی‌شوند و در بخش فرهنگ‌سازی، آداب مربوط به طلاق آموزش داده نشده است. هر دو خلأ وجود دارد، ما به ساختارسازی نیاز داریم، اما ساختارهای امروز جامعه، به سرعت از اهداف اصلی خود منحرف می‌شوند.

در خصوص قوانین موجود و برنامه‌های خاص، آیا لایحه تحکیم خانواده می‌تواند گامی در جهت کاهش طلاق باشد؟

لایحه تحکیم خانواده، به بخشی از مشکلات طلاق توجه دارد و برای حل کردن بخشی از آن مشکلات مفید است. برای مثال آنجا که زن خوانده است و مرد موجب فروپاشی زندگی است، مشکلات زنان را در راهروهای دادگاه خانواده دیده، برمی‌شمارد و می‌کوشد تا آنها را برطرف کند. این تدبیر، طلاق مضر را کم می‌کند، اما نمی‌توان ادعا کرد نفس این لایحه، بتواند موجب تحکیم خانواده شود و طلاق را کم کند. به نظر می‌رسد بتواند طلاق مضر و آسیب‌زننده را به خصوص اگر بچه در کار باشد، کاهش دهد. قابل توجه آنکه تک‌تک بندهای لایحه خانواده، در کشورهای عربی خیلی پیشتر تصویب شده است و در مواردی هم آنجا که حقوق زوجه را تأمین می‌کند، به قوانین اسلامی نزدیک‌تر است. آنجا که برای طلاق مردان برخی قوانین و ضوابط گذاشته است، شاید بیشتر از ضوابط شرعی فاصله می‌گیرد، اما این لایحه برای تحکیم خانواده، کافی نیست.

اما در خصوص اینکه آداب مربوط به طلاق، چگونه در مجموعه قوانین دیده شود، به مطالعات تطبیقی بیشتری نیاز داریم. برای مثال در برخی کشورهای اسلامی، متعه طلاق را که ما مستحب می‌دانیم، ماده قانونی کرده‌اند، به خصوص در مواردی که زن فقیر باشد. طبیعتاً فقها و فضلاء ما باید این مسائل را بررسی کنند. زیرا زمان آن رسیده است که گفتگوی میان قضات یعنی کسانی که با مشکلات، به‌طور مستقیم در ارتباط هستند و مراجعان مستقیم آنان، یعنی زن و مردی که قصد حجابی دارند، با فقها صورت گیرد تا معلوم شود که چه بخشی از این آداب را می‌توان حداقل در بیان مصادیق در مواد قانونی وارد کرد و سپس متولی آن را نیز شناخت؛ یعنی آداب مربوط به طلاق را کجا باید به خانواده‌ها آموزش داد؟

آیا لایحه تحکیم می‌تواند گامی در جهت اشاعه آداب طلاق باشد؟

اگر لایحه تحکیم خانواده با این نگاه، بازخوانی مجدد شود و با آیات و روایات تطبیق یابد، ممکن است بتواند آداب طلاق را پوشش دهد و در این صورت شاید بتوان طلاق‌های مضر را کم کرد.